

پدیدارشناسی مفهوم مسکن با تاکید بر آرای هایدگر و نوربرگ شولتز

مهدی عامری* - هیات علمی دانشگاه پیام نور، ایران.

حمیده زالی - کارشناس ارشد روانشناسی عمومی، مدرس و مشاور دانشگاه ایوانکی.

عبدالرضا ادهمی - دانشیار و هیات علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، تهران، ایران.

چکیده

خانه «حریم فرهنگی» است که ما را از دیگری جدا می‌کند و در عین حال زندگی و همزیستی ما با دیگران را ممکن می‌سازد. مفهوم حریم و فردیت، مفاهیم فرهنگی هستند که از فرهنگی به فرهنگ دیگر تفاوت می‌کند. در جوامعی که فردگرایی در آن رشد یافته‌تر است و ارزش‌های فردگرایانه در آن غلبه دارد، مقوله حریم خصوصی هم در معنای مکانی و هم در معنای اجتماعی آن یکی از مفاهیم کلیدی حیات اجتماعی است. از سویی دیگر، پدیدارشناسی مفهوم مسکن از آن جهت که می‌تواند نقشی بنیادین در فرایند طراحی معماری و شهر داشته باشد و زمینه‌های اندیشه انضمامی طراح شهر یا معمار را تحت‌تاثیر قرار دهد، دارای اهمیت اساسی است. در این مقاله نیز این موضوع مورد توجه بوده؛ چنانچه با روش «توصیفی-تحلیلی» و روش «استدلال منطقی» با ابزار گردآوری داده: مطالعات کتابخانه‌ای و سنادی به موضوع فوق‌الذکر پرداخته شده است. در پایان نیز آرای مارتین هایدگر و کریستین نوربرگ شولتز به اختصار در ماهیت و مفهوم مسکن مورد تبیین واقع شده است.

واژگان کلیدی: خانه، مسکن، پدیدارشناسی، هایدگر و شولتز.

Phenomenology of the concept of housing with an emphasis on Heidegger and Norberg Schultz

Abstract

The house is cultural freedom that separates us from the other. And at the same time, it enables our life and our coexistence with others. The concept of privacy and individuality are cultural concepts that vary from culture to culture. In societies where individualism is more developed and individualistic values overcome, privacy in both spatial and social terms is one of the key concepts of social life. On the other hand, the phenomenology of the concept of housing is that it can play a fundamental role in the architectural and urban design process. And the context in which the designer of the city or the architect is tied up is of fundamental importance. This article also addresses this issue. Given the descriptive-analytical method and the rational reasoning method with data collection tools: library and solar studies have been addressed to the aforementioned issue. Finally, the views of Martin Heidegger and Christine Norberg Schultz are briefly explained in the nature and concept of housing.

Keywords: Home, Housing, Phenomenology, Heidegger and Schultz.

با التفات بر آنچه در ادبیات معماری و شهرسازی دیده می‌شود، پدیدارشناسانه‌ترین پرسش، غالباً پرسش از چیستی «مسکن» است.^۱ چیستی مسکن را می‌توان در یک صورت‌بندی چندوجهی آنهم در دوران «پسامدرن»^۲ به بحث نشست: از یکسو، مسکن را از منظر اقتصادی یک «کالا» می‌خوانند، از منظر جامعه‌شناسی آن را یک «نهاد» می‌دانند، و از منظر انسان‌شناسی، «فرهنگ» می‌خوانند؛ و از سویی دیگر، در مواجهه زیباشناختی و با رویکرد نشانه‌شناسانه هنری، مسکن را می‌توان با تمسک به تقسیم‌بندی «چارلز سندرس پیرس» (۱۸۳۹-۱۹۱۴) در گستره‌ای میان «نماد، آیکن یا نمایه» تعریف نمود. ولی باید گفت که «خانه و مسکن»، یکی از مهم‌ترین اشکال «سازمان‌دهی اجتماعی فضا» است که مانند بسیاری دیگر از مجموعه‌های ساخت بشر، ماهیتی دوگانه دارد: ۱. تحت تأثیر فرهنگ شکل می‌گیرد^۳. به نوبه خود بر آن تأثیر می‌گذارد.

۱. الگوهای معنایی از خانه در زندگی روزمره انسانی به امتداد تاریخ گستردگی داشته و لذا در هر برهه‌ای امکان پیدا کردن بنایی که جای خانه روزانه را در بخشی از سلوک زندگی انسان‌ها بگیرد، وجود داشته است. از سوی دیگر، شکی نیست که معماری در تعاملی دوسویه «هم بر فرهنگ و هم از فرهنگ تأثیر گذاشته و تأثیر پذیرفته» است، چنانچه مقوله جامعه‌شناسی شناخت، سعی در شناسایی این حلقه‌های مفهومی و معنایی تعاملات فرهنگ (جامعه) و معماری دارد.

۲. در راستای دگردیسی از جهان مدرن به پسامدرن، مارشال برمن باور دارد مدرنیته یعنی همان دیالکتیک تخریب جهان و بازسازی مجدد آن و به‌جدا تأکید می‌کند که مدرنیته فرایند یا حرکتی است که همواره باید به آغاز خود بازگردد. از همین رو برآمدن از دل مخروبه‌ها برایش در مقام پاسداشت لحظه‌های خلاقه زندگی شهری در میانه هجمه نیروهای مخرب و بنیان‌کن مدرنیته تفسیر می‌شود. معبر او - که میدان تایمز را جایی می‌خواند که در آن کوبیسم، رئالیسم است - از «رومنس حوزه عمومی» می‌گذرد، او کنش و هستی حوزه عمومی را از بابل و یونان باستان تا جنبش اشغال می‌کاود. به قول مایکل سورکین: «مارشال برمن به ما می‌آموزد چه تفکر عمیقی می‌تواند شهر را قابل سکونت کند، او به ما می‌آموزد چه اندیشه‌ای می‌تواند شهر را تبدیل به محملی کند برای روابط بی‌نهایت متنوع حاوی شور و تفکر، او به ما می‌آموزد سیاست‌ها چگونه می‌توانند مجرای باشند برای تحقق شادی و محبت و دوستی، او به ما یاد می‌دهد چگونه می‌توان شاعرانگی‌های شگفت شهری را از اگورای افلاطون تا فضای هیپ‌هاپ محله برانکس جست‌وجو کرد.»

۳. تجزیه و تحلیل فرهنگ برای طراحی محیط‌های مصنوع اهمیت دارد؛ چراکه شیوه هرکدام از گروه‌ها ویژگی خاص خود را دارد که عوامل عضویت در گروه اجتماعی نظیر سن، جنس، طبقه، مذهب، تحصیلات، حرفه، ایدئولوژی و غیره آن را تعیین می‌کند. روش زندگی

این فضا، در کانون توجه برخی از فیلسوفان معاصر مانند «گاستون باشلار»^۴ فرانسوی و «مارتین هایدگر»^۵ آلمانی قرار گرفته و به تبع آن، بحث‌هایی در سایر رشته‌ها نیز ایجاد شده است (smith, ۲۰۰۶، ص ۱۵). از سویی دیگر، معماری نزد بشر اولیه با «تعیین حریم و شاخص کردن قلمرو» صورت پذیرفته و با گذر زمان به شکل پیچیده‌ای «بازتاب وضعیت زندگی اجتماعی» بشر شده است. تحقق نیاز به تصرف فضا و تغییرات آن که در ابتدا با علامتگذاری انسان صورت می‌پذیرفته، در طی زمان تکامل پیدا کرد: ۱. نخست آنکه پاسخگوی ارتقاء شعور و مفهوم هر آن چیزی است که انسان در دنیای پیرامونی خود انجام می‌دهد و بازنمایی کارهای وی و فراقکنی مقیاس کوچکی از دنیایی است که برای خود ساخته است؛ و ۲. دوم در پاسخ به نیاز بشر به ارتقای رفاه و ویژگی تلاش برای بهبود وضعیت محیط زیست پیرامون، متناسب با اوضاع اجتماعی مشخص تغییر یافته است.

در هر حال، بطورعام فضای مسکونی را که انسان‌ها در آن اقامت و زندگی می‌کنند «خانه» می‌نامند. خانه به مثابه یکی از مولفه‌های اساسی زندگی اجتماعی، نقش اساسی در فرهنگ انسانی دارد. این پدیده منطبق با کلیت نظام اجتماعی حاکم بر فرهنگ انسانی در هر قوم یا ملتی شکل می‌گیرد؛ هرچند با چالشهای دوران معماری جدید و بلندمرتبه سازی عجین شده باشد. خانه نماد زندگی یکجانشینی است و با دوره نوسنگی متولد می‌شود، زمانی که مازاد تولیدی برای انبار کردن و نگهداری موضوعیت یافته و شیوه معیشت نیازمند ارتباط با زمین و حضور مداوم و طولانی مدت در آنست. همین ویژگی‌ها خانه یا House را از سایر اجدادش جدا می‌سازد. دکتر رفیع‌فر و حمیدرضا قربانی در مقاله مشترکی این سیر تحول از چادر یا Tent به کولا یا Hut و درنهایت خانه را در زاگرس مرکزی نشان می‌دهند. آن‌ها نیز تأکید دارند که یکی از ویژگی‌های مهم خانه همین ثابت و استوار بودنش است که در کنار ویژگی‌های دیگری چون

به طور فزاینده‌ای در تقسیم‌بندی بازار مسکن، تحقیقات علمی درباره استفاده‌کنندگان و در طراحی واحدهای مسکونی مورد استفاده قرار می‌گیرد. شیوه زندگی افراد را می‌توان با سنجش الگوی مصرف، خوراک، حمل و نقل، رسانه‌ها، نوع تفریح و گذران فراغت، ارتباطات جمعی، نوع استفاده از محیط اجتماعی تعیین نمود (پوردیهمی، ۱۳۹۰، ص ۱۴).

4. Gaston Bachelard

5. Martin Heidegger

دارای روشی توصیفی است، حال آنکه شناسایی فضا و محیط زیست شهری در این رویکرد تنها در شیوه دادگی اشیاء بروز می‌یابد و بر همین اساس است که هرگونه مبنای روش شناختی بایستی بر اساس این رویکرد تبیین شود. در هر حال مقاله حاصل در پی روش توصیفی و اسنادی و با استفاده و بهره‌گیری از ابزار جمع‌آوری اطلاعات: مطالعات کتابخانه‌ای، اسنادی و مدارک مرتبط تلاش کرده است تا مفهوم مسکن و ابعاد مرتبط با آن را به اجمال مورد تحلیل قرار دهد.

ادبیات تحقیق

پدیدارشناسی

روش پدیدارشناسی - پدیدارشناسی - هم‌چنان که از نامش پیداست، «پدیده» را مدنظر دارد. پدیدارشناسی بدون هرگونه قضاوت و ارزش‌گذاری از جانب محقق است. از آنجا که هر چیزی که ظاهر می‌شود و قابل رؤیت است، «پدیده» است، می‌توان گفت که در عمل قلمرو پدیدارشناسی نامحدود است. به‌طور کلی اساس پدیدارشناسی «شک‌دکارتی» است و برهمین مبنا شناخت حقیقت را هدف اصلی خود قرار داده، اما در این میان برخی از مفاهیم را بعضاً به صورت التقاطی در نظر گرفته و به همین دلیل شناخت را با ابهام همراه نموده است، در موارد متعددی دو مفهوم «فهم» و «علم» توسط اصحاب مکتب پدیدارشناسی به یک معنا در نظر گرفته شده و ذات متفاوت آن دور از نظر دور نگه داشته است، حال آنکه علم اگر چه می‌تواند از عوارض فهم باشد، اما الزاماً نمی‌توان فهم را نتیجه علم دانست؛ همین التقاط معنایی پدیدارشناسی را گاهی از روش هرمنوتیک دور نموده و هدف و روش آن را دچار ابهام کرده است، با این وجود پدیدارشناسی هم‌چنان به عنوان یک روش صحیح هم به لحاظ فلسفی و هم به لحاظ علمی جهت شناخت حقیقت مطرح است و توسط بزرگان علم و فلسفه مورد استفاده قرار می‌گیرد. اصطلاح «پدیدارشناسی»^۳ ادموند هوسرل (۱۸۵۹-۱۹۳۸) تبدیل به روشی توصیفی^۴ می‌گردد که بر اساس آن، نظمواره‌ای^۵ است که درصدد توصیف چگونگی تکوین جهان و تجربه‌مندی آن از طریق آگاهی می‌باشد

غیرقابل حمل بودن، نوع مصالح (سنگ، گل و چوب) و عموماً شکل راست‌گوشه آن قرار گرفته و به لحاظ کارکردی و هویتی، خانه را از سکونتگاه‌های کوچ‌نشینی پیشین جدا می‌کنند. (رفیع‌فر و قربانی، ۱۳۸۵، ص ۴۵). علی‌رغم این امر، خانه برای انسان چیزی متفاوت از «لانه حیوانات» است. نه تنها از آن جهت که خانه‌سازی انسان «جنبه‌گریزی» ندارد و محصول «اراده و آگاهی» اوست، بلکه از این حیث که خانه برای انسان علاوه بر جنبه‌های مادی و نیاز به ادامه حیات، «جنبه نمادی» هم دارد. رویکردها و چهره‌های جدید معماری در نتیجه این بحث‌ها شکل گرفته‌اند. «آموس راپاپورت»، معمار و طراح شهری معاصر از جمله همین افراد است. این معمار لهستانی‌ال‌اصل، فرهنگ را وارد مباحث معماری کرده است و معتقد است شکل بنا را در نهایت، بینشی که یک قوم از زندگی آرمانی دارد تعیین می‌کند. او توجه ویژه‌ای به خانه دارد. اما یکی از مهمترین نگاه‌ها به مفهوم مسکن نگاهی پدیدارشناسانه به آن است که بیشتر تحت تأثیر آرای کریستین نوربرگ شولتز^۱ - معمار و اندیشمند نروژی‌ال‌اصل و متأثر از هایدگر - است که در این مقاله به تبیین آرای وی و هایدگر در اینباره پرداخته شده و نکاتی غز در این باره مورد اشاره قرار می‌گیرد.^۲

روش‌شناسی تحقیق

این پژوهش درصدد است تا مفهوم پدیدارشناسانه مسکن و محیط مصنوع را از دیدگاه نوربری شولتز و هایدگر تبیین کند، بر این اساس رویکرد پژوهشی مقاله حاضر، شناخت پدیدارشناسانه است که بنا به ذات مساله تحقیق،

۱. کریستین نوربری شولتز (نظریه پرداز و معماری نروژی) در ماه مه ۱۹۲۶ در اسلو از پدری همنام خود و مادری به نام لاورالونده به دنیا آمد. پس از جنگ جهانی در زویخ به ادامه تحصیل معماری پرداخت و در سال ۱۹۵۲ به مدرسه تحصیلات تکمیلی هاروارد رفت تا یزر نظر والتر گروپوس تحصیل کند و مدتی یز در آی.آی.تی در شیکاگو نزد میس فانن در روهه مشغول به کار شد. در هر حال وی تحت تأثیر اندیشه‌های هایدگر و هوسرل بوده و به مثابه یک معمار پدیدارشناس خود را به جامعه جهانی نشان داده است (قیومی بیدهندی، ۱۳۸۶، ص ۱۰).

۲. ما ناگزیریم با محیط زیستمان (شهر) دوست باشیم تا ردپای وجودی‌اش را بدست آوریم. چنین دوستی‌ای بر این امر دلالت دارد که معماری (شهر) به عنوان چیزی بامعنا تجربه می‌شود. زمانی که چیزها فهمیده شوند، به ما نزدیک می‌شوند و بشر، هویت و اصالتش را می‌یابد (کریستین نوربری شولتز).

3.16 Phenomenology

4.17 Expression Approach

5.Discipline

(ون مانن^۱، ۲۰۰۰) پدیدار را نیز می‌توان چیزی دانست که بخودی خود ظاهر است، یعنی آنچه خود را نشان می‌دهد: نه از آن جهت که از چیز دیگری حکایت می‌کند یا مدلول چیز دیگری است (دارتیک^۲، ۱۳۷۶، ص ۱۳۸). بر این اساس از دیدگاه پدیدارشناسی، پدیداری جهان به میزان و چگونگی ادراک^۳ و التفات ذهن انسان و همچنین، پدیدارشناسی به مراتب بازگشت به خود اشیا بر می‌گردد و پدیدارشناس نظریه‌پردازی نمی‌کند^۴ بلکه بر ملاحظه دقیق پدیدارها و سپس توصیف آنها پردازد، آنگونه که در نظر عاری از پیشداوری حضور می‌یابد. از دید هوسرل ابزار شناخت پدیدارشناسانه، شهود^۵ و بصیرت است که شهود حسی، در امور واقع و شهود مثالی، به ذوات می‌پردازد (ریخته‌گران، ۱۳۷۸، ص ۱۰۴). پس اگر پدیدارشناسی را محضاً موافق با «روش ایده‌تیک» به مثابه علمی شهودی و پیشین لحاظ کنیم ماهیت پژوهی‌های آن چیزی جز روشن‌سازی ماهیت کلی استعلایی نیست. به‌طور کلی، که کلیات تنوعات ممکن و محض «اگوی تجربی من»، و بنابراین خود همین «اگو» را به عنوان امکان، دربر می‌گیرد. بنابراین «پدیدارشناسی ایده‌تیک»، نگاه‌های کلی را مطالعه می‌کند، که بدون آن من و یا یک من استعلایی به‌طور کلی «قابل تصور» نخواهد بود؛ و چون هر کلیت ماهوی ارزش یک قانون‌مندی غیرقابل‌نقض دارد، پدیدارشناسی قوانین ماهوی کلی‌ای را بررسی می‌کند که از پیش معنای ممکن کلیه بیان‌های تجربی درباره‌ی امر استعلایی را تعیین می‌کنند (هوسرل، ۱۳۸۱، صص ۱۲۰-۱۲۲). مفهوم «پدیدارشناسی»^۶ از آن جهت اهمیت دارد که از ریشه یونانی *phainein* گرفته شده که به معنای نمایش دادن و نشان دادن است و آن را «پدیدارشناسی» ترجمه کرده‌اند (لیوتار، ۱۳۷۵):

۱. پدیدارشناسی از نظر لغوی، عبارت است از مطالعه پدیده‌ها از هر نوع و توصیف آنان با در نظر گرفتن نحوه

1. Van Manen, Max

۲. نگا: دارتیک، اندره (۱۳۷۶) پدیدارشناسی چیست؟، ترجمه دکتر محمود نوالی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها.

3. Perception

۴. نگا: لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۷۵) پدیدارشناسی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی

5. Intuition

6. Phenomenology

بروز تجلی آنها، قبل از هرگونه ارزش‌گذاری، تأویل و یا قضاوت ارزش. این واژه در اصطلاح فلسفی در معانی گوناگونی به کار می‌رود. از نظر «هگل»، پدیدارشناس اندیشه، پدیدارشناسی عبارت است از دانش ایده‌ها، از آغاز تکوین آنان در ادراک حسی تا وصول‌شان به «خرد جهانی» (ساک‌لوفسکی، ۱۳۸۴، ص ۵۶) و

۲. پدیدارشناسی فضا، رابطه‌ی آدمی با مکان‌ها و از راه مکانها با فضاها و نحوه‌ی هست‌بودن اوست. رابطه‌ی انسان با فضا، چیزی جز باشیدن، به معنای گوه‌رین آن نیست (هایدگر، ۱۳۷۹، صص ۷۶-۷۷).

۳. پدیدارشناسی بر وحدت زندگی و مکان تأکید دارد. به زعم نوربرگ شولتز، مکان را نمی‌توان به وسیله‌ی مفاهیم تحلیلی و علمی شرح داد، چرا که علم، امور موجود را در قالب انتزاع‌هایی در می‌آورد که دانش عینی را شکل می‌دهند. آنچه در این میان از بین می‌رود «زیست-جهان» روزانه است (شولتز، به نقل از شیرازی، ۱۳۸۸، ص ۸).

در روش پدیدارشناسانه مراتبی پیشنهاد می‌شود که مهمترین آنها «تحویل پدیدار شناسانه»^۷ و «تعلیق در نگرش طبیعی»^۸ است که منظور از تحویل (ریخته‌گران، ۱۳۷۸، ص ۱۶۰) این است که تنها به صرف ماهیت اشیا عالم نظر شود. همچنین بایستی به نقل از موران به رد و ارجاع استعلایی اشاره کرد که به معنای کنار گذاری پیش انگاشتهای موجود از جهان و توجه به پدیده‌های جهان در شیوه دادگی آنها می‌باشد. رویکرد پدیدار شناسی هوسرل مبتنی بر قواعدی است که به آنها اشاره می‌شود:

۱. توجه دقیق به اشیا آنگونه که بر ما ظاهر می‌شوند؛

۲. تحلیل پدیدار شناسانه به معنای عدول از روشهای معمول و کنارگذاری فرضهای رایج؛

۳. توصیف پدیده مورد نظر و نه توضیح آن؛

۴. هم تراز پدیده‌ها به این مفهوم که پدیده‌ها بطور برابر واقعی انگاشته شوند.

رویکرد پدیدار شناسی را می‌توان بر اساس نوع و چگونگی دیدگاه به دو دسته تقسیم کرد:

۱. پدیدار شناسی به مثابه جریان «شناخت شناسانه»؛

۲. پدیدار شناسی به مثابه جریان «هستی شناسانه» که

7. Phenomenological Reduction

8. Suspension of the Natural Attitude

مثابه مکان، جنبه عمیق و پیچیده تجربه انسان از دنیا است (یزدانی و دیگران، ۱۳۸۷، ص ۱۴). هدف پدیدارشناسی جستجو و درک آگاهی ارادی می باشد که تجربه آدمی را شکل می دهد. تحلیل این تجربه، ساختار خالصی از جهان را آشکار می کند که با معانی اشتراکی یا چند فاعلی بیان می شود. معانی چیزهایی اند که در روبه رو شدن با جهان حضور می یابند (Sixsmith & Sixsmith, 1987, 315). اما پدیدارشناسی توصیف ساده «چیزها» در جهان نیست: معنی چیزها می باشد که تجربه ما را شکل می دهد. به این ترتیب، پدیدارشناسی می بایست به ورای سطح «چیزها» برود تا تجربه ما از آنها را در این جهان منعکس کند. MST پدیدارها را بر حسب مفاهیم دسته بندی می کند و سه بخش دارد:

۱. تشخیص عناصر برای دسته بندی؛ عناصر می توانند هر چیزی از تصویر و چیزهای به صورت توصیفات نوشتاری باشند. این ها پدیدار تجربه را نمایش می دهند و به شرکت کنندگان برای تمرکز بر موضوع پژوهش کمک می نمایند.
۲. معیارها، تشخیص معیارهای دسته بندی؛ که حالت ها یا ابعاد معنی را که چیزها در حدودش تجربه می شوند نمایش می دهد. ابعادی که تجربه را معنی می کند، روشن می نماید.
۳. شاخه ها؛ شاخه بندی عناصر (۱) در حدود معیارهای مفهومی (۲)؛ پدیدار می تواند بر حسب مشابهت یا تفاوت یا میزان شباهت دیده شود.

مسکن

مسکن اسم مکان بر وزن مفعول به معنای محل آرامش و سکونت است که از ماده سکن به معنی آرامش می آید و در اصطلاح به مکانی می گویند که انسان در آن زندگی می کند. در لغت نامه دهخدا مسکن چنین معنی شده: جای باشیدن و خانه، منزل و بیت، جای سکونت و مقام، جای آرام. در این خصوص می توان به کار «پیر بوردیو» در مورد خانه های قبیله ای الجزایر اشاره کرد. او در این پژوهش، دو بخش اساسی را در فضای خانگی این قبیله تشخیص می دهد:

8. Items, elements
9. criteria
10. categories

در ان، دیدگاه هوسرلی يك جریان شناخت شناسانه و دیدگاه هایدگری يك دیدگاه هستی شناسانه می نماید. عدم التفات هوسرل به «تاریخیمندی»^۱ و «واقع بودگی»^۲ و «زمان مندی»^۳ هایدگر را بران داشت تا در کتاب «هستی و زمان»، روش پدیدارشناسی را منطبق بر روش هرمنوتیکی^۴ سازد که در ان مبنای دانش هرمنوتیک، نه در «فاعلیت ذهن شناسنده» بلکه در واقع بودگی جهان و «تاریخیمندی فهم» قرار دارد. بر این اساس هایدگر با به چالش کشی ایدئالیسم استعلایی هوسرل، معطوف به «انسان- در جهان»^۵ بر این پایه می شود که هر آنچه هست، محیطی دارد. از دیدگاه هایدگر جهان به صور «تودستی»^۶ و «فرادستی»^۷ بر انسان آشکار می شود و «هستی»، محتوای تفکر نیست بلکه تنها عنصری است که فکر، مانند ماهی در آب زندگی می کند (دارتیک، ۱۳۷۶، ص ۱۵۱)؛ چنانچه هایدگر، ان را «دازاین» یا «وجود-در-جهان»، می نامد. هایدگر (بنقل از: نوربری شولتز، ۱۳۸۰، ص ۱۰). هستی مندهای جهان را شامل دازاین یا انسان در جهان، ابزارها یا موجودات تودستی و اشیا صرف یا موجودات فرادستی، می داند که تمامی انها کاراکتر اصلی خویش را در صورت گردهم اوری چهارگانه- زمین و آسمان، ایزدان و فانیان- به دست می آورند.

در رابطه با مفهوم تعامل مسکن و فضای شهری، جالب آن است که یک شهرنشین در جهانی «مسکن» دارد که گرداگرد او را گرفته است. از این نظر او قلب شهر است، چیزی در شهر جریان دارد موجب زدن نبض های او می شود. تعیین یک فرد شهرنشین بدون وجود شهروندی او میسر نیست و این وجود یک حس تاریخی است. از این رو شهر در زندگی هر فرد اهمیتی هستی شناختی دارد و وجود او جدای از وجود پیرامونش نیست. اما شهر نه یک کل اسطوره ای، که یک مجموعه ی پیچیده است. شهر به

1. Historicity
2. Facticity
3. Temporality
4. Interpretation

۵. ر.ک: خاتمی، محمود (۱۳۸۴) جهان در اندیشه هایدگر، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم، صص ۵۹ و همچنین نگا: احمدی، بابک (۱۳۸۱) هایدگر و تاریخ هستی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.

6. Present-at-Hand
7. Ready-to-Hand

نیمه پایینی خانه که تاریک، شیب‌دار و مرطوب است و مکانی برای فعالیت‌های طبیعی انسان: تولد، رابطه جنسی، خواب و مرگ محسوب می‌شود. این مکان، فضایی زنانه است و در مجاورت محل نگهداری حیوانات قرار دارد. نیمه بالایی خانه مکانی دارای نور و آتش است و از میهمانان در آنجا پذیرایی می‌شود. این مکان، عموماً فضای مردانه خانه است. بدین ترتیب او دوگانه‌های بالا/پایین، روشن/تاریک و نیز متمدن/طبیعی را در ارتباط با دوگانه مرد/زن قرار می‌دهد و با استفاده از آن به تفسیر و تحلیل فرهنگ قبيله می‌پردازد (کرننگ، ۱۳۸۳، ص ۴۸-۴۶). در ادبیات علمی و به تبع آن در این پژوهش، مسکن صرفاً بنایی نیست که به عنوان «خانه» مورد استفاده قرار می‌گیرد. مسکن (housing) کلتی از مباحث عمران، معماری و شهرسازی، علوم اجتماعی، اقتصاد، و جمعیت‌شناسی را در برمی‌گیرد. عناوینی چون همسایگی (neighborhood)، نوع تصدی (صاحب‌خانه‌گی) (homeownership) یا استیجاری (و غیره)، شکل خانه (آپارتمانی یا ویلایی، مجتمع مسکونی (residence) یا خانه شخصی (Owner-occupied)، خوابگاه اشتراکی و غیره)، و بازار مسکن ذیل بحث مسکن مورد مطالعه قرار می‌گیرد. مطالعات مسکن را می‌توان در سه دسته طبقه‌بندی کرد؛

۱. فرهنگی، زبان‌شناختی و تاریخی؛

۲. فلسفی و پدیدارشناختی؛ و

۳. روان‌شناختی.

ولی در تمام موارد بالا، آنچه خانه را جالب می‌سازد، همین آمیختن آن با کلیت «فرهنگ و تمدن» است.^۱ تلاش افراد برای صاحب‌خانه شدن و رهایی از خانه‌ی استیجاری بیش از هر چیز ناشی از احساس نیاز معنوی به پیدا کردن نقطه‌ای برای اتکا در روی خاک و جهان هستی و برا ی نجات یافتن از معلق بودن و سرگشتگی پنهان است. حس تعلق

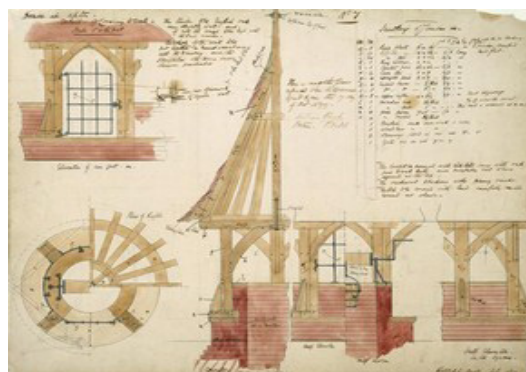
۱. رویکردهای نظری مطالعات فرهنگی، مفهوم خانه را مورد بررسی قرار داده و ویژگی‌های مفهوم خانه را از ذهن افراد استخراج نماید. این موضوع در رویکرد انسان‌شناسی‌شناختی، از طریق «تحلیل ویژگی‌ها» صورت می‌گیرد، روشی که براساس آن «ابتدا موضوع یا پدیده‌ای به عنوان اصل تعیین می‌شود و براساس آن اصل و با توجه به ویژگی‌های متفاوتی که در اجزای آن یافت می‌شود تقسیم‌بندی آغاز می‌گردد و تا جایی پیش می‌رود که دیگر امکان تقسیم وجود نداشته باشد. به این ترتیب، یک پارادایم معنایی ساخته می‌شود» (فکوهی، ۱۳۸۱، ص ۲۴۴-۲۴۳).

داشتن به جا و مکان، اگرچه ظاهری فردی دارد اما گروه‌ها و اقوام نیز تنها و تنها از راه تثبیت و تعلق یافتن به جا و مکان مشخص است که می‌توانند هویت و قدرت خود را تثبیت کنند (فاضلی، ۱۳۸۹، ص ۳۵). بهر حال باید گفت که تعریف جهان‌شمول پذیرفته‌ای از کیفیت مسکن وجود ندارد: ۱. فرآیندهای درونی و ذهنی وابسته به تجارب کیفیت می‌توانند از طریق فیلترها (و دیدگاه‌ها) و بیانهای مختلف توضیح داده و تفسیر شوند، ۲. مفهوم کیفیت به میزان قابل‌توجهی سنگین (و مبهم) است، و ۳. مفهوم کیفیت، فهمیدن رشد بشر و فرآیندهای توسعه‌ای، میانگین امید به زندگی در جوامع و گستره‌ای که این فرآیندهای روان‌شناختی تحت تاثیر عوامل محیطی و نظام‌های ارزش (گذاری) انفرادی هستند، را دربردارد. کتاب محمدرضا حائری مازندرانی، معمار ایرانی معاصر با عنوان «خانه، فرهنگ و طبیعت» در این زمینه قابل توجه است. دغدغه اصلی نویسنده در این کتاب، استخراج راهکارهایی برای طراحی خانه‌های جدید با استفاده از منطق خانه‌های قدیمی است و طبیعتاً مؤلفه گوناگونی یا تنوع فضایی در کار او حضوری حاشیه‌ای دارد. با این حال او یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های خانه‌های تاریخی را در همین ویژگی می‌بیند:

«سازمان فضایی خانه‌های تاریخی، تنوع فضایی گسترده‌ای را برای ساکنانش عرضه می‌کند و مشوق تجربه‌ها و فعالیت‌های متنوع است و ابعاد هر فعالیت به‌ظاهر ساده را با این ارانه تنوع فضایی افزایش می‌دهد. این تنوع فضایی که از طریق تنوع در میزان محصوریت فضاها، کیفیت نور و حضور جریان هوا ایجاد می‌شود ساکنان این خانه‌ها را نسبت به کیفیت فضایی حساس کرده است. چنانکه ادراک آنان از فضای خانه تمامی این تنوع‌ها را شامل شده و می‌توانند آن را بیان و به توصیف درآورند» (حائری، ۱۳۸۸، ص ۸۷). در خصوص خانه و مسکن، تعاریف عدیده‌ای شده است و در اینکه خانه، چارچوب و سقفی است که در آن زندگی، جریان دارد و آداب و رسوم و فرهنگ، از طریق اعضای خانه با توجه به طراحی خانه متبلور می‌شود، اتفاق نظر وجود دارد و در یکی از این تعاریف این چنین آمده است که «مسکن نهادی است که یک سلسله از امیال و آرزوها و نیازهای پیچیده موجب خلق آن می‌شود و فقط یک ساخت ساده نیست، از آنجایی که ساختن خانه بوجود آوردن یک



تصویر ۱. مجسمه خانه؛ ۱۹۹۳ (۴۵ سال بعد از کتاب باشلار)؛ توضیح: او قالبی بتنی از فضای داخلی یک خانه در منته‌الیه شرقی لندن ساخت و نام این مجسمه را «خانه» نهاد؛ ماخذ: آرشیو نگارنده بر اساس باشلار، ۱۳۹۲.



تصویر ۲ (سمت راست). جزئیات اجرایی خانه قرمز موريس (مسكن مطلوب موريس)؛ ماخذ: www.vam.ac.uk و تصویر ۳ (سمت چپ). معماری داخلی خانه شخصی مطلوب موريس؛ ماخذ: commons.wikimedia.org



تصویر ۴. نمای خانه قرمز ویلیام موريس؛ این خانه مطلوبترین خانه از نظر موريس بوده که درک جزئیات آن و معماری داخلی اش در رابطه با دیدگاه موريس به مسكن مطلوب جالب توجه است؛ ماخذ: نگارنده، آرشیو شخصی.

ویلیام موريس برای طراحی دکوراسیون داخلی و ساخت مبلمان مکان‌ها و فضاهای تعریف شده، از دوستان و همکاران نقاش و پیکر تراش خود یاری می‌خواست. «برای او کار خوب بیان یک فرهنگ کامل است، فرهنگی

نهاده فرهنگی است، لذا شکل کلی و فضاها و وسایل آن و آداب و رسوم داخلی آن به شدت تحت تاثیر محیط فرهنگی می‌باشد که این خانه به آن فرهنگ تعلق دارد» (کریمی، ۱۳۶۵، ص ۲۶).

که هرگاه اندوخته ویژه طبقه زحمتکش نباشد، بی معناست. مبداء هنر، مبداء مردم است» (شوای، ۱۳۷۵، ص ۱۷۱). اعتقاد و تلاش وی در زمینه مبارزه با عقاید سرمایه‌داری به حدی بود که عده‌ای از منتقدان، طراحی و ساخت خانه معروف موریس به نام «خانه قرمز» یا (Red House) را به اندیشه‌هایش نسبت می‌دهند و رنگ قرمز نمای خارجی خانه را نشانه و بازتابی از اعتراض وی به نظام سرمایه‌داری می‌دانند، عقیده‌ای که به نظر می‌رسد با توجه به نوع خاک انگلستان و تولید غالب آجرهای قرمز رنگ، بسیار رنگ و بوی اغراق داشته باشد.

ویتگنشتاین تعلق خاطری به کلبه‌ها داشت. او برخی از بزرگترین آثار خود را در یک کلبه چوبی در نروژ و بعد از آن در یک خانه ساده در مناطق روستایی ایرلندی نوشت. شاید غیرقابل باور باشد که طراحی و ساخت این خانه را ویتگنشتاین انجام داده است. در حالی که هیچ آموزش معمارانه‌ای ندیده بود توانست هم برای خودش و هم برای خواهرش خانه‌ای طراحی کند و بسازد. او پیش از انتخابش به عنوان رئیس دانشگاه کمبریج، مهندسی را در برلین و



تصاویر ۵ و ۶. خانه شخصی ویتگنشتاین که توسط خود وی طراحی شده بود؛ ماخذ: hassan-afshin.blog.ir

دانشگاه منچستر خواند و زمانی که خواهرش تصمیم به ساخت یک خانه گرفت، ویتگنشتاین عهده دار این وظیفه شد. ویتگنشتاین مهارت‌های مهندسی خود را حتی در کوچک‌ترین دیتیل‌ها به کار بست بنابراین همه عناصر با زیبایی تمام با هم کار می‌کنند و هر اتصال آشکارا بخشی از خانه بود و بازشوها با سادگی تمام به پوسته سفید نما پانچ شده بودند. گچبری وجود نداشت و ستون‌ها برجسته بودند، نه با سرستون بلکه با ابعاد کاهش یافته گوشه‌ای منفی از فضای خانه شکل گرفته بود. دیوارها به شکلی تمیز و دقیق، در پوشش سقف متوقف شده بودند و سقف هم با همین اتصال دقیق همان طور اجرا شده بود که قرنیزها و ازاره‌ها پنهان شده بودند. با وجود هر نمای برجسته و هر اتصال در زمینه اصلی نما، هیچ جایی برای اشتباه در ساخت وجود نداشت.

راپاپورت^۱ سعی دارد به این سوال ساده و ظاهراً بدیهی پاسخ دهد که چرا انسان‌ها به معماری روی آوردند و معماری، به چه نیازی از آن‌ها پاسخ می‌داد؟ او در همان ابتدا پاسخ‌های کلیشه‌ای را که احتمالاً به ذهن مخاطب می‌رسد مطرح کرده و رد می‌کند: «در پاسخ به این سوال که معماری از چه آغاز شده اغلب مردم به طن قوی خواهند گفت از ساختن سرپناه. البته اولین بناها سکونتگاه بوده و انسان‌های برای بقا احتیاج به سرپناه دارند ولی سرپناه بودن تنها کار یا حتی کار اساسی خانه نیست» (راپاپورت، ۱۳۸۲، ص ۵۷). راپاپورت، اشاره دارد که مدت زمانی است باستان‌شناسی، مطالعه خود را از معابد و قصرها و مقابر به سمت شهر در کلیت خود معطوف کرده با این حال «خانه که بارزترین و اصلی‌ترین بنای مردمی است هنوز هم غالباً فراموش می‌شود.» او سنت مردمی خانه‌سازی را که پیش از ظهور معماران، سنت غالب بوده، ترجمه ناخودآگاه نیازها، ارزش‌ها، تمایلات و غرایز یک قوم دانسته و تا بدانجا پیش

۱. این مقاله‌ها نیز از راپاپورت به فارسی، ترجمه و منتشر شده‌اند که در تحقیق این رساله دکتری مدنظر بوده‌اند:
به سوی انسان‌شناسی خانه، ترجمه مسعود پرچمی عراقی، مجله آبادی، ش ۳۷ (شماره دوم دوره جدید)، زمستان ۱۳۸۱؛
نظریه، فرهنگ و مسکن، ترجمه لیلا عمادی اللهیاری، مجله آبادی، ش ۶۱ و ۶۲، بهار ۱۳۸۸، ویژه پایانه‌ها و ورودی‌های شهری؛ و ابداع معماری؛ از غار تا شهر، ترجمه شهاب قندهاری، مجله آبادی، ش ۳۹ (شماره چهارم دوره جدید)، تابستان ۱۳۸۲.

را بوجود می آورند. آداب و رسوم (شیوه های عملکرد مرسوم و خو کرده)، و عرفها (آداب و رسوم مهم تری که دلالت های مهم شایست و ناشایست دارند) از جمله روش هایی هستند که به بروز هنجارها منجر شده و فرهنگ را می سازد. یک هنجار به معیار تثبیت شده ای از آنچه که باید در یک فرهنگ خاص وجود داشته باشد، اطلاق می شود. به شهری که در آن هنجارها و معیارهای تثبیت شده ای مورد استفاده قرار می گیرد گفته می شود که دارای ساختاری هنجارمند است (کوئن، ۱۳۸۴، صص ۱۵۸-۱۵۹). اساس نظریه مکان درک خصوصیات انسانی و فرهنگی فضای کالبدی است. وقتی فضا^۱ محتوای فرهنگی می یابد، «مکان»^۲ نامیده می شود. بحث آنها بیشتر بر روی معنی به جای قواعد شکلی استوار است، زیرا به نظر آنها شکل فضایی به دنبال معنایی که داشته ایجاد شده و معنی پدیده در زمینه ای که ظاهر می شود، درک می شود. در زبان شناسی^۳، معماری زبانی است که شهر متن آن است و در معنی شناسی، شکل شهری متنی است که باید تفسیر شود. شهرسازان برای آنکه در شکل شهر انسجام ارتباطی ایجاد کنند به نوعی «آنالوژی یا تشبیه» روی آورده اند و الگوهای شهری را به زبان بصری تشبیه کرده اند^۴. به نظر آنها، رابطه میان اجزای شکل شهر یا کلمات برای تشکیل سلسله مراتبی از کل ها یا جملات باید بگونه ای باشد که مخاطب را به لحاظ تولید معنی اقناع کند و زبان نمی تواند متشکل از اجزا پراکنده باشد. مهمترین چیزی که معنی را می سازد نشانه نیست، بلکه کل یا بیان است که در ترکیب بندی آن نشانه وارد شده است. مطالعات افرادی که بر مبنای

می رود که می گوید: معماری مردمی، جهان بینی ایست که به صورت دیگری بیان شده است. راپاپورت معتقد است اینکه خانه را پاسخی به نیاز انسان برای محافظت از خود در برابر حیوانات، انسان های دیگر یا فشارهای آب و هوایی بدانیم کافی نیست و این، تنها مفهوم سرپناه را دربرمی گیرد. او در این باره می گوید: هرچند که نمی توان نقش بسیار مهم سرپناه را برای مسکن نادیده گرفت و انکار نمود که یکی از نیازهای اولیه و اساسی انسان می باشد ولی از سویی سرپناه به عنوان یک نیاز اساسی در نقش خود، مورد تردید و سوال قرار گرفته است. در مواردی چنین گفته می شود که ساختن خانه، نه عملی ست طبیعی و نه یونیورسال و به این دلیل در آسیای جنوب شرقی، آمریکای جنوبی و استرالیا به قبایلی برخورد می کنیم که دارای مسکن به معنای متعارف آن نمی باشند. مهمترین پرسش راپاپورت در این کتاب، اینست که به راستی، این همه تنوع در شکل خانه، برگرفته از چیست و چه عواملی بر تعیین شکل خانه های ما تاثیرگذارند؟ او در واکنش به این سوال خود، نظریه ای را مطرح می کند که تاحدی برخلاف نظریه های موجود است، نظریه هایی که اولویت را به اقلیم و جبرهای جغرافیایی و یا مصالح و تکنولوژی ساخت و ساز می دهند. او، نمونه های گوناگونی از شکل خانه در بین ساکنان پنج قاره را معرفی کرده و توضیح می دهد که چرا این خانه ها به این شیوه ساخته شده اند و نه به شیوه های دیگری. او در ابتدا نقش تعیین کننده اقلیم را در شکل خانه، به چالش کشیده و می گوید مهمترین نمود این مسئله را در بین مهاجران می توان دید که شیوه خانه سازی فرهنگ خود را به مکان جدید برده و حتی علی رغم تضادش با اقلیم جدید، همچنان بر حفظ آن تاکید دارند.

پدیدارشناسی مسکن

زمینه گرایان اجتماعی - فرهنگی معتقدند که فرهنگ مجموعه قواعدی را می آفریند که شکل ساخته شده بازتابی از آن است. مردم به کمک فرهنگ یعنی مجموعه ارزشها، باورها، جهان بینی و نظامهای نمادی مشترک به محیط خود معنی می دهند و فضای خالی را به مکان تبدیل می کنند. ارزشها، آرمان های انتزاعی هستند، حال آنکه هنجارها، اصول و قواعد معناداری هستند که انتظار می رود مردم آنها را رعایت کنند. هنجارها نشان دهنده (بایدها) و (نبایدها) در زندگی اجتماعی هستند و آداب و رسوم و عرف و سنت

1. space
2. Place
3. linguistics

۴. کاستلز (۱۳۸۰: ۴۹۰-۴۹۱) در مطالعه ای موردی انعکاس معانی فرهنگی چندقومی در بافت شهر بلویل، یکی از شهرهای فرانسه در آستانه ی تغییرات شهری دوره ی پست مدرن (۱۹۷۰) را بررسی کرد. وی مشاهده نمود که فرهنگ ها و تاریخ ها در آیین و آدابی به واقع تکررگرا، در مکان یا یکدیگر ارتباط متقابل دارند و بدین ترتیب به آن معنا می بخشند و با شهر حافظه ی جمعی مرتبط می شوند. ساکنان این شهر در طول تاریخ فضایی معنادار تعاملی ایجاد کرده اند که استفاده های متنوع و کارکردها و جلوه های گسترده دارد. آن ها فعالانه با محیط فیزیکی روزمره ی خود ارتباط برقرار می کنند. در حد فاصل خانه و جهان مکانی به نام بلویل وجود دارد. البته فهم و بیان معنا خود مسئله ای دیگر است. چنانچه هر صحنه یا واژه ای لزوما معنا ندارد و معنا در پس دلالت نهفته است.

روش‌شناسی معنی انجام گرفته نشان می‌دهد معنی نتیجه دو مفهوم: نظم (قابلیت شناخت و پیش‌بینی) و هماهنگی. نتایج پژوهش‌های هاریسون و هاوارد در سال ۱۹۸۰ نشان داد که (Walmsley, 1998: 50-52):

۱. ظاهر مکان (اندازه، رنگ، طرح و شکل)؛

۲. محل عناصر در درون ساختار شهری؛

۳. معنی اجتماعی، سیاسی، قومی و تاریخی آن مکان

در تعریف محیط موثرند.

در رابطه با مفهوم روان‌شناختی مسکن و محیط انسان ساخت، «علی مدنی پور» در فصل هشتم از کتاب «فضاهای عمومی و خصوصی شهر»^۱ با یک نگاه ریشه‌ای، بنیادی‌ترین تفاوت میان فضاهای عمومی و خصوصی را تفاوت میان فضای درونی انسانی و فضای بیرونی جهان پیرامون می‌داند. وی در یک تحلیل، خصوصی‌ترین فضا را فضای درون بدن بر شمرده، سپس اولین لایه که رفتار شخص، حرکات بدن و زبان در آن تبلور می‌شود را فضای شخصی می‌داند. وی به دنبال این مطلب خصوصی بودن فضا را عمدتاً به ملک خصوصی ارجاع داده و در یک تعریف کلی حوزه خصوصی را بخشی از زندگی شخص می‌داند که وی در محدوده‌ای شخصی و به دور از دید و اطلاع مردم یا کنترل حکومت و مقامات رسمی، آن را کنترل می‌کند. تعبیر عده‌ای از داشتن حریم شخصی این است که فرد حق دارد تنها و به حال خود باشد. بر اساس این تعبیر، فضای خصوصی بخشی از فضا است که فرد بر آن مالکیت و اختیار دارد و حق داشته از آن بهره‌انحصاری ببرد و دیگران را در آن راه ندهد (مدنی پور، ۱۳۸۴، ص ۲۷-۲۶). «حوزه خصوصی»، هم‌زمان، هم‌جایی در خلوت ذهن دارد، هم دامنه آن تا فضای شخصی بدن گسترده می‌شود. هم در قالب ملک خصوصی با مفهوم زمین در می‌آمیزد و هم در خانه با واحدی اجتماعی پیوند برقرار می‌کند. لایه‌های مختلف فضای خصوصی تشکیل شده است از: «فضای غیرعینی ذهن، فضای شخصی اجتماعی - روانی بدن، فضای نهادینه شده ملک خصوصی و فضای صمیمی خانه» (همو، همان، ص ۲۹).

در این رابطه باید گفت که؛ پدیدارشناسی مطالعه است که بر اساس آن اشیا بر تجربه ما پدیدار می‌شوند،

مطالعه تجربه ایست که هوشیارانه رقم می‌خورد و البته از چشم اندازی فردی، درونی و متکی به اول شخص، در این تجربه اشیا به واسطه رابطه‌ای که با انسان برقرار می‌کنند معنا می‌یابند، حضور انسان به شی بعد ادراکی تازه‌ای می‌دهد. بسط تعبیر پیش‌آمده را می‌توان در این نقل قول از والتر گروپیوس نیز مشاهده کرد که: «معماری آن‌جا آغاز می‌شود که مهندسی پایان یابد»، از آن‌جا که مبنای معماری - حداقل در مواجهه با مسکن - انسان است و مناسبات انسانی، پس می‌توان نتیجه گرفت آیین‌ها و ریشه‌های سنتی و تاریخی انسان است که با سکنا‌گزیدن بر فیزیک مسکن حک می‌شود، چراکه سکنا‌گزیدن ترکیب خانه را به سطحی فراتر از سازه و اصول مهندسی ساخت، به مسکن ارتقا می‌دهد و مسکن بایستی به این مهم پاسخ گوید، درست به مانند «خانه شرودر» (۱۹۲۴) طراحی شده توسط «گریت ریتولد و تروس شرودر-شرادر»؛ دیوارهای متحرک و پارتیشن‌ها در این مسکن القاکننده درکی از آگاهی‌اند و این احساس کلی را بر می‌انگیزانند که معماری در این مسکن هدفی فراتر از ساختن را پی گرفته است، تروس شرودر بر این باور بوده است که مسکن عضوی از خانواده است و در شکل‌گیری خانواده نقش ایفا می‌کند.

هایدگر و پدیدارشناسی مسکن

در پدیدارشناسی پدیده مورد مطالعه بر اساس دیدگاه معرفت‌شناختی تفسیری و بر پایه ذهنیت افراد و معنایی که آنان در تجربه زندگی خود از پدیده دارند، بررسی می‌شود؛ چراکه هر فرد با توجه به تجربه‌ی خود در زندگی، از این پدیده معنی می‌سازد (بازرگان، ۱۳۸۷، ص ۱۵۶)؛ لذا هایدگر مصیبت واقعی سکونت را کمبود مسکن نمی‌داند و به نوعی شاخص کیفیت را مطرح می‌کند، این‌که سکونت کردن فاقد فکر کردن و بناکردنی مناسب و درخور او شده است. بی‌خانمانی نیز به نظر او، بیش از آنکه نداشتن سقف بالای سر باشد در بیگانگی از تعادل است، تعادل بین امر مادی و معنوی، بین زمین و آسمان. آدمیان مدرن به فراموشی نسبت به چگونگی سکونت دچار گشته‌اند. بدین سبب چگونه در خانه بودن و ساختن را نیز به فراموشی می‌سپارند. اکنون آنان بدون آنکه مکان را تحت سکونت خود درآورند تنها در آن حضور دارند (یاراحمدی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۴).



تصویر ۷. خانه شرودر در هلند پرنس هندریک لن؛ ماخذ: hassan-afshin.blog.ir



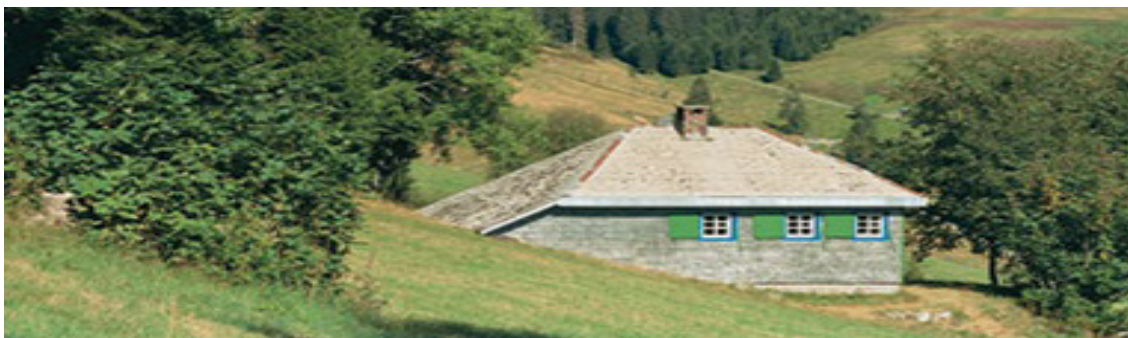
تصویر ۸. ویلا ی ساوا، اثر لوکوربوزیه. از چستی مسکن به کیستی مسکن: از ویلا ی ساوا به معمار آن: لوکوربوزیه؛ ماخذ: نگارنده رساله؛ ماخذ: تصویرک وبلاگ معماری بلاگ پارس، زمان برداشت: ۱۳۹۴.



تصویر ۹. کلبه شخصی لوکوربوزیه؛ در سواحل جنوبی فرانسه؛ ماخذ: hassan-afshin.blog.ir

برقراری تعادل میان چهار عنصر خود، خدا، زمین و آسمان حاصل می‌شود. (غزنویان، ص ۲۲). اموس راپاپورت میل به اسکان را از ویژگی‌های زیربنایی رفتار انسان می‌داند و

هایدگر با توجه دادن به بعد فرهنگی سکونت و منوط دانستن «بودن» انسان به سکنی گزیدن، سکونت را ساختن یک بنا و اقامت در آن نمی‌داند. به نظر او سکونت در نتیجه ی



تصویر ۱۰. کلبه هایدگر در جنگل های سیاه؛ ماخذ: آرشیو شخصی.

می کند که ساختن، تنها بنا کردن نیست و مفهومی فراتر از آن دارد. او با تکیه بر زبان آلمانی و استدلال های زبان شناختی، استدلال می کند که «ساختن» تنها وسیله ای برای هدف «سکنی گزیدن» نیست بلکه بنا کردن، فی نفسه سکنی گزیدن است. او واژه آلمانی باستانی «*buan*» را مطرح می کند که برای ساختن استفاده می شود و به معنی سکنی گزیدن یعنی ماندن در آن جا نیز هست. سپس چنین نتیجه می گیرد که ما معنای اصیل فعل ساختن، یعنی سکنی گزیدن را از دست داده ایم. (همان، ص ۳۱). پدیده شناسی، گاه مانند تحقیقی ناظر به واقعیت درباره ذوات منطقی یا معانی به نظر می آید، به عنوان روش و مجموعه وسائل برای حصول شناختی است به نحو انضمامی از «هست بودن» بدان سان که آدمی آن را در خود احساس و ادراک می کند، و گاه نیز، چنان که سارتر و مرلوپونتی آن را تعبیر می کنند، با «اگزیستانسیالیسم» مشته می شود. «بودن»، نیازمند دلیل و نشانه ایست که برخی فیلسوفان در جستجویش بوده اند و هر یک، بودن خود را در امری جسته اند، برخی چون دکارت در «اندیشیدن» و «شک کردن» و برخی چون هایدگر در «سکنی گزیدن» فلسفه هایدگر از جمله فلسفه های پدیدارشناسانه است که تفکر درباره مکان را دستور کار خود قرار داده است. پدیدارشناسی، رویکردی برای تدقیق در احوال مردم و دنیای آن هاست و به همین رو برای اشیاء، موضوع و ماهیتی بیش از سطح ظاهری شان قائل است. از این منظر، مکان نیز چیزی بیشتر از یک مجموعه منفرد از عناصر است. در چنین قالبی، هایدگر بحث «فضائیت وجود انسان» و «سکونت» را مطرح کرده و معتقد است که ما نمی توانیم به انسان ها فکر کنیم بدون این که آن ها را به عنوان موضوعاتی که در جهان جای گرفته اند در نظر بگیریم (کرنگ، ۱۳۸۳، ص ۱۵۴). از

حتی درباره سکونت گاههای نخستین، قائل به کارکردی نه صرفاً سرپناهی بلکه بعدی فرهنگی است (راپاپورت، ۱۳۸۲، ص ۶۴)؛ به عبارتی مسکن تنها یک ساختار نیست بلکه نهادی است که برای پاسخگویی به مجموعه ای پیچیده از اهداف ایجاد می شود. از سوی دیگر، مسکن پدیده ای اجتماعی است و انتظام و نوع فضاها و همچنین فرم ظاهری آن از عوامل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تأثیر می پذیرد. هدف اصلی مسکن به وجود آوردن محیطی سازگار و منطبق بر روش زندگی انسان است. علاوه بر تأمین نیازهای فردی، مسکن باید قادر به برآورده ساختن نیازهای اجتماعی انسان نیز باشد (پوردیهیمی، ۱۳۷۸، ص ۱۴).

هایدگر در سخنرانی معروفی به نام «ساختن، سکونت گزیدن و اندیشیدن» در ۱۹۵۱ با استدلال هایی زبان شناختی، تأکید می کند که من هستم یعنی من سکونت دارم و «انسان بودن یعنی همچون میرنده ای بر روی زمین بودن، یعنی سکونت داشتن» (شار، ۱۳۸۹، ص ۳۱). هایدگر اشاره

۱. هایدگر، منتقد معماری مدرن است و سکنی گزیدن اصیل در نظر او حاصل مرتبط ساختن همین چهار عنصر کلیدی جهان است. از نظر او ذات سکونت اینست، زندگی بر روی زمین و زیر آسمان، حفاظت از آن ها و دریافت رازشان و نه بهره کشی از آن ها با استفاده از تکنولوژی، یعنی امری که امروزه دارد اتفاق می افتد. بنابراین او مصیبت واقعی سکونت را کمبود مسکن ندانسته و به نوعی شاخص کیفیت را مطرح می کند، این که سکونت کردن فاقد فکر کردن و بناکردنی مناسب و درخور او شده است. بی خانمانی نیز به نظر او، بیش از آن که نداشتن سقف بالای سر باشد بیگانگی از تعادل است، تعادل بین امر مادی و معنوی، بین زمین و آسمان. او می گوید: «آدمیان مدرن به فراموشی نسبت به چگونگی سکونت دچار گشته اند. بدین سبب چگونه در خانه بودن و ساختن را نیز به فراموشی می سپارند. اکنون آنان بدون آن که مکان را تحت سکونت خود در آورند تنها در آن حضور دارند.» (یاراحمدی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۴).

نادرست انسان را باید علت واقعی و ریشه‌ای ناآرامی‌های اجتماعی معاصر دانست» (شولتز، ۱۳۸۷، ص ۱۶۹) و یا شولتز، معمار متأثر از هایدگر می‌گوید: «خانه مدرن از همه نظر عملی و بهداشتی بود اما شباهتی به خانه نداشت» (همان، ص ۱۷۰). «کریستین نوربرگ شولتز» روش‌های سکونت را به چهار شیوه تقسیم می‌کند:

۱. سکونت به صورت طبیعی؛

۲. سکونت مجتمع؛

۳. سکونت عمومی؛

۴. سکونت خصوصی.

سکونت طبیعی اولین بار در آبادی شکل گرفت. آبادی؛ محلی است که محیط طبیعی مفروضی را در برگیرد. در نتیجه؛ آبادی، صحنه رخداد سکونت طبیعی است. با توجه به تمایل انسان برای زندگی اجتماعی، سکونت‌گاه‌های جمعی شکل گرفتند. فضاهای شهری، صحنه ملاقات و دیدار است، جایی است که انسان‌ها در آن مصنوعات، اندیشه‌ها و احساسات خود را با یکدیگر مبادله می‌کنند. بدین صورت؛ سکونت مجتمع شکل گرفت. پس از شکل‌گیری سکونت‌گاه‌های مجتمع، چارچوب‌های توافق بین انسان‌ها به وجود آمدند. توافق؛ بیان‌کننده ارزش‌ها و منافع مشترک است و امکان عضویت در گروه‌های اجتماعی را ایجاد می‌کند. از ملزومات توافقات اجتماعی، وجود فضاهای دیدار و مشترک بین اعضای اجتماع است. این فضاها، مکان‌های عمومی هستند که ارزش‌های مشترک در آنها نگهداری می‌شوند. سکونت عمومی، پس از توافق اجتماعی و ایجاد مکان‌های عمومی معنی پیدا می‌کند. جنبه دیگر سکونت، خلوت فرد است که یکی از ابزارهای شکل‌گیری و پرورش هویت فرد است. این شیوه سکونت را می‌توان با توجه به فعالیت‌هایی که باید از دخالت دیگران دور نگه داشته شوند، سکونت خصوصی نامید. به طور کلی؛ آبادی، فضاهای شهری، فضاها و نهادهای عمومی و خانه همراه یکدیگر، محیط کل یا محل سکونت (جایی که در آن سکونت به صورت طبیعی، مجتمع، عمومی و خصوصی شکل می‌گیرد) را به وجود می‌آورند. سکونت؛ بیانگر برقراری پیوندی پر معنا بین انسان و محیطی مفروض است. مفهوم مسکن؛ علاوه بر مکان فیزیکی، کل محیط مسکونی را نیز در برمی‌گیرد که شامل تمامی خدمات و

آن‌جایی که حرفه‌ها و تحرک فرد در شهر صورت می‌گیرد، شهر جایی است برای وطن‌گزیدن و شدن روزمره فرد. از این‌رو اگرچه خانه فضایی برای باشیدن است، شهر به این باشیدن امتداد می‌بخشد و یک نوع تکنیک شدن است. شهر امکان تجربه است. اگر در جامعه مدرن امکان داشتن باغ و بارو سلب شده، جای گلها، درختان و علوفه آن را عناصر شهری پر می‌کنند. امکان تجربه، همان طور که ارسطو در ماهیت تکنیک بدان می‌پردازد، خلق شبکه‌ای تکنیکی در شهر است تا شدن از مجرای آن صورت گیرد و این تکنیک است که وجود انسان را امتداد بودن می‌بخشد. این تقسیم‌کار حرفه‌ای و ارجاعات خانه به جهان شهری است که سکنی‌گزیدن در خانه شهری را میسر می‌سازد. بر این اساس می‌توان گفت که زیستن در خانه شهری، بدون «تعلق- به» و «ارجاع- به» عناصر شهری میسر نیست. به بیان هایدگر، واژه قدیمی سکنی‌گزیدن (*bauen*) بیان‌کننده آن است که انسان تا جایی هست که سکنی دارد (هایدگر، ۱۳۸۹، ص ۶) و از آن‌جایی که هستی شهری، بودن در امتداد تکنیک دارد، این بودن در کل شهر سکنی دارد. بر طبق این گفته، خانه شهری به چهار دیواری شخصی شهروندان بسنده نمی‌کند و تجربه زندگی در کل یا بخش‌هایی از شهر شکل می‌گیرد^۱.

شولتز و پدیدارشناسی مسکن

افراد در تجربه دنیای جدید، عملاً امکان زیادی برای تعیین شکل خانه خود ندارند و در موارد بسیاری مجبور به استفاده از خانه‌هایی هستند که پیش از این ساخته شده است و اکنون در اختیار آنها قرار می‌گیرد. اهمیت توجه به این مسئله تاحدی است که برخی از بزرگان معماری بزرگ‌ترین بحران دنیای معاصر را بحران «خانه» عنوان کرده‌اند. از جمله می‌توان به لوکوربوزیه اشاره کرد که می‌گوید: «اسکان

۱. بنابراین، سکونت از نظر هایدگر، «فرآیندی است که آدمی در جریان آن «مکان بودن» را تبدیل به خانه کرده و با چهار منبع اصلی تفکر یعنی خدا، خود، آسمان و زمین به برقراری هماهنگی می‌پردازد.» (یاراحمدی، ۱۳۷۸، ص ۲۲۳) به عبارت دیگر، «سکونت از نظر او سقفی را سایبان قرار دادن یا چند متر مربع زمین را زیر پا گرفتن نیست» (نوربرگ شولتز، ۱۳۸۷، ص ۹) و مفهومی فراتر از این اینست. درواقع، «برقراری پیوندی پر معنا بین انسان و محیطی مفروض است.» در این رویکرد، «خانه، فریضه‌ای دارد که می‌باید با زمین و آسمان به انجام برساند.» (همان، ص ۱۵)

تسهیلات ضروری مورد نیاز برای بهتر زیستن خانواده و طرح‌های اشتغال، آموزش و بهداشت افراد است. «فناپذیران، سکنی دارند مادام که زمین را رهایی می‌بخشند (نه فقط رهایی از خطر بلکه استثمار نکردن و رها کردنش تا به ذات خودش باشد)... فناپذیران، سکنی می‌گزینند مادام که آسمان را همچون آسمان در می‌یابند و خدایان را انتظار می‌کشند و منتظر نشانه‌های ورود آن‌ها هستند یعنی خود، خدایان خویش را نمی‌سازند... فناپذیران سکنی می‌گزینند مادام ر ذات خاص خود را که توانایی‌شان بر مردن است درک کنند...»

شولتز، نظریه‌های خود را در مورد معماری و بطور عام درباره مسکن و مجتمع‌های زیستی بر مبنای اندیشه‌های افرادی همچون هوسرل و هایدگر بنا کرده است. شولتز در رابطه با پدیدارشناسی معماری، به پدیدارشناسی محیطی اشاره دارد و موضوع آن را ((طبیعت و ساختار مکان در پیوند با زندگی)) می‌داند. در این رابطه او اشاره دارد:

زمانی که چیزی رخ می‌دهد، ما می‌گوئیم بر جاشد. این گفته بر این امر دلالت دارد که جای مکان به بخش درونی و ذاتی زیست - جهان شکل می‌دهد. بنابراین نمی‌توانیم زندگی را در یک دست و مکان را در دست دیگر داشته باشیم، بلکه باید تمامیتی منسجم از ایندو را داشته باشیم (نوربری شولتز، ۱۳۸۲، ص ۸۹).

از دیدگاه نوربری شولتز و در پی نقد دیدگاه‌های مدرنیستی که به محوریت و مرجعیت «کمیت در مقابل کیفیت» یا «کم در مقابل کیف» شکل گرفته است، شولتز به این نکته اشارت دارد که ارتباطات کیفی و معنا در واقعیات زندگی، دچار نوعی تساهل و تسامح شده‌اند و بر این اساس بوده است که بی مکانی انسان امروز، به بی هویتی و بی هویتی، به عدم درک تصویر ذهنی مشخصی از محیط منجر شده است. در این رابطه او چنین اشاره دارد:

در گذشته زندگی بشر صمیمانه با چیزها و مکانها پیوند داشت. با وجود سختی زندگی و بی عدالتی اجتماعی، انسان در مجموع احساس تعلق و هویت می‌کرد. جهان همچون عالمی از کیفیت‌ها و معانی تجربه می‌شد و بنابراین جهانی عمومی بود که مبنایی برای مشارکت و همراهی پدید می‌آورد (نوربری شولتز، ۱۳۸۲، ص ۳۰).

شولتز حس مکان را این چنین تعریف می‌کند:

زمانی که در کشوری بیگانه سفر می‌کنیم فضا خنثی است یعنی هنوز با خوشحالی یا غم مرتبط نیست. اما فضا تنها زمانی که به نظامی از مکان‌های با معنا بدل گردد، برای ما زنده می‌شود (شولتز، ۱۳۸۲، ص ۸۹).

در رابطه با مکان و تصویر ذهنی شکل گرفته از آن که موجب ایجاد معنا و حس در مکان می‌شود، به سه اصل عمده، اشاره دارد:

۱. «گونه شناسی»: به بعد مفهومی معماری اشاره دارد و توسط نمادپردازی در مکان به انجام می‌رسد که به چهار ویژگی انسان: یعنی ((حالت روحی، فهمیدن، گفتگو و هستی با دیگران)) اشاره دارد.

۲. «مکان شناسی»: این مفهوم از دیدگاه شولتز به بررسی خواص و امکانات فضای زنده یا واقعی به وسیله تاکید کار طراح بر نظم و ویژگی‌های محیط و استفاده از اصول گشتالتی و هندسه تاکید دارد که خواص مکان را چیزهای واقع در آن که صفات ویژه‌ای دارند مشخص می‌کند. وی در این رابطه به هستموندهای موجود در طبیعت اشاره دارد که از آنها به عنوان چیزهای واقع در آسمان از جنس رنگ و نور و غیره و در عین حال چیزهای موجود در زمین صخره‌ها، آبها و سبزه و گیاهان یاد می‌کند.

۳. «ریخت شناسی»: در این رابطه منظور وی، به چگونگی قرار گرفتن، ایستادن و چگونگی رابطه بیرون و درون فضا (دیالکتیک درون و بیرون) و یکی پنداری با فضای محیط و احساس محصوریت و مرکزیت، مربوط می‌شود و از این طریق است که محیط کامل انگاشته می‌شود و معنا پیدا می‌کند و انسان هویت خود را باز می‌یابد.

از دیدگاه شولتز مکان، فضایی است که احساس می‌شود، درک می‌شود و سپس با خاطره عجین می‌شود و بنابر این در حالات روحی و خاطرات بشر است که احساس نسبت به مکان و آنچه به رایج «حس مکان» نامیده می‌شود، شکل می‌گیرد. در نتیجه چنین دیدگاهی است که شولتز مکان را فضایی می‌داند که انسان به حضور و وجود خود در آن ادراک و شناخت دارد. در این رابطه شولتز برای انسان چهار ویژگی می‌داند که بواسطه آنها با محیط ارتباط برقرار می‌کند (شولتز، ۱۳۸۳، ص ۱۰۷):

۱. «حالات روحی»: منظور وی این است که ذهن بشر در مرحله نخست، بدون نیاز به واسطه با محیط ارتباط

کنار میل پیشین به واکاوی «فضای عمومی»، فرصتی برای ظهور پیدا کرد که بیشتر نوعی سر در «درون» کشیدن علم انسانی در برابر علاقمندی همیشگی به سوژه‌های «بیرونی» بود. در این بین «خانه» اهمیت انسان‌شناختی فوق‌العاده‌ای یافت و خود به موضوع و میدان کنکاش‌های نظری و تجربی بسیاری بدل شد. خانه تنها یک محل برای خاطره و جامعه‌پذیری نیست، بلکه به یک معنا در حکم یک (پدیده) مصنوع مرکب از ماده اولیه «پشتیبان‌های زندگی» است که ساختاردهنده زندگی خانگی هستند. امروزه مجاری فاضلاب، سیم‌کشی‌ها و تاسیسات برق عناصر بدیهی در یک «نظام پشتیبان زندگی خانگی» و ساختاردهنده زندگی خانگی در بعد فنی آن هستند. خانه و چیدمان اثاثیه با حضور موکد خود زندگی خانگی را صریح‌تر می‌سازند و تقویت می‌کنند. تنوع الگوهای مسکن و معماری حاصل تعامل طبیعت، تاریخ، جغرافیا، فلسفه، دین و هنر و زیباشناسی‌های متعدد انسان‌هایی است که در یک بستر تاریخی طولانی آنها را ابداع و خلق کرده‌اند. خانه انسان نقطه اتصال و تثبیت شدن در روی کره خاکی و بلکه کلیت عالم و هستی است. خانه ما را متعلق به زمین می‌کند یا بهتر است بگوییم زمین را به ما متعلق می‌سازد. تعریف دیگری از خانه وجود دارد: «یک مکان کلیدی در سازمان‌دهی اجتماعی فضا است. جایی است که فضا از مکان شکل می‌گیرد و روابط خانوادگی و جنسیتی و هویت‌های طبقاتی با هم مواجه می‌شوند، کشمکش می‌کنند و تغییر شکل می‌دهند. فرهنگ خانه از منظر انسان‌شناختی مجموعه ارزش‌ها و معانی است که چپستی و چگونگی مفهوم خانه در یک گروه یا قوم و ملت را تعریف و تعیین می‌کند. اینکه خانه را چگونه بسازیم، از چه مصالحی و موادی بهره بگیریم، چه نمادها و نشانه‌هایی در آن بکار ببریم، درباره آن چه احساس و تلقی داشته باشیم، چه کارهای و فعالیت‌هایی در آن انجام بدهیم یا انجام آنها در خانه را ممنوع کنیم، چگونه خانه خود را توصیف و ترسیم نماییم، چه کسانی را در خانه ببریم و از ورود چه کسانی اجتناب کنیم، خانه را مقدس یا امری عرفی بدانیم، چه نسبتی بین خانه و سایر ابعاد زندگی اجتماعی برقرار سازیم، چه آیین‌هایی را درون خانه و کدام را بیرون آن بجا آوریم و تمام اینها بواسطه «فرهنگ خانه» در هر جامعه پاسخ داده می‌شود. و فرهنگ خانه زیر مجموعه‌ای از کلیت فرهنگ جامعه است. از اینروست که هر جامعه‌ای فرهنگ خاص خود را دارد، فرهنگی که متناسب

برقرار می‌کند. در این دیگه‌ای معتقد است که محیط ویژگی‌های معینی را در خود می‌پروراند که انسان به وسیله آن، محیط را شناسایی می‌کند و تصویرهای ذهنی خود را در حافظه اش ثبت می‌کند.

۲. «ادراک و فهم محیط»: نشان از ادراک و شناخت محیط از طریق تشخیص جهت و راه دارد و اینکه دریابد ویژگی‌های محیط اطراف وی چیست بر این اساس، حالت روحی و فهمیدن محیط را نشانه وحدت اندیشه و احساس تلقی می‌کند.

۳. «مکالمه و گفتگو»: نشان دهنده پیوند میان انسان و محیط و درگیر شدن عالم مکان و عالم انسان است. یعنی فضا‌مندی (هویت) مکان را بیان می‌کن دو در واقع به این نکته اشاره دارد که آثار و ابنیه معماری به مثابه بخشی از گفتگوی انسانی، هویت عالم را آشکار می‌سازد، یعنی انسان از طریق معماری است که هویتی جدید را به محیط می‌پردازاند.

۴. «هستی با دیگران»: به این نکته اشاره دارد که انسان عالم را با دیگران تقسیم می‌کند که شولتز از تقسیم فضا‌مندی با دیگران، از آن یاد می‌کند.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

مفهوم «خانه و مسکن» در طول تاریخ دستخوش تغییرات و تحولات گوناگونی بوده و هست؛ چنانچه انتظار رسیدن به معنایی واحد در این تکرر دیدگاه فراجددی قدری دشوار می‌نماید و نیازمند صورت‌بندی جدیدی در مفهوم مسکن است؛ چنانچه در این صورت‌بندی می‌توان نتیجه گرفت مسکن نه یک وجه رابطه، که خود، یک رابطه عمیق و خالص است بین شخص و جهانش، ما به زیر پوست مسکن می‌خریم. مسکن، در این تعبیر، به حافظه زنده و متجسد ارتباط بدل می‌شود و آنگونه که مارتین هایدگر می‌گوید: «جهان را بر زمین پس می‌نشانند.» مسکن موضعی درگیر هستنده‌ای است که در آن زندگی می‌کند؛ لذا مسکن «جأهستی» است که تحت شئون و شمول آن و نوع تعامل ما با اشیا، زندگی را میسر می‌سازد و باز می‌گوید. همچنین به موازات اینکه انسان‌شناسی از مطالعه «جهان دور» به «جهان نزدیک» و از مطالعه «زندگی دیگری» به «زندگی خودی» متمایل شد، میل به بررسی «فضای خصوصی» نیز، در

تاریخ و جغرافیا و تجربه‌های یک ملت و قوم شکل می‌گیرد و با تغییر فرهنگ و شرایط اجتماعی، فرهنگ خانه نیز تغییر می‌کند. و از اینروست که دوره‌های مختلف تاریخی، فرهنگ‌های خانه مختلف را بوجود آورده و همچنان بوجود خواهد آورد. داشتن سرزمین و خانه‌ای از آن خود، نه تنها به معنای تثبیت و رهایی از سرگشتگی است، بلکه به معنای دستیابی به «حریم خصوصی» است. حریم جایی است که انسان می‌تواند آرامش داشته و آنگونه‌ای که خود و فردیت او ایجاب می‌کند زندگی و رفتار نماید. در اینگونه فرهنگ‌ها معماری خانه‌ها بگونه‌ای است که هریک از اعضای خانه بتوانند در درون خانه «حریم خصوصی» خود را داشته باشند. از دیدگاه شولتز مسکن یک متن باز است که به واسطه حضور ما - چه طراح و چه ساکن - می‌اندیشید یا فلسفه‌ورزی پیشه می‌کند، یعنی ما با حضورمان بر وسعت ذاتی مسکن سایه می‌افکنیم، در یک چنین وضعیتی «ویلا ساوا» (۱۹۳۱)، همان شخص انسانی لوکوربوزیه است، تمام شئون ارتباطی لوکوربوزیه با جهان پیرامون که از معبر ماشین می‌گذرد در این پروژه به عینیت می‌رسد، «لوکوبانون»^۱ (۱۹۵۲)؛ کلبه‌ای که لوکوربوزیه برای «لمس هر آنچه در جریان است» در سواحل جنوبی فرانسه برای خودش طراحی کرده است نیز لوکوربوزیه است، این بار اما از پدیدارشناسانه جدید لوکوربوزیه‌ای که ابعاد توحش انسان، حین جنگ جهانی دوم را هوشیارانه تجربه کرده است. در پایان در رابطه با مفهوم مسکن باید گفت که؛

۱. اول؛ خانه، فضایی امن است که انسان در مقابل ناامنی نهفته در طبیعت، ناگزیر برای خود می‌سازد ولی به

۱. اندیشه خلق یک پناهگاه، فارغ از پیرامون، مانند اتاق کوچک و منظره سبزی که برای یک راهب و تارک دنیا فرض می‌شود، تا در انزوا به عبادت مشغول باشد. تاریخ دور و میراث قابل احترامی را به همراه دارد. یک معبد کوچک به کمک دیوارها، سقف و... از عناصر بنیادین و پویای معماری، فضایی حائز ارزش و قابل احترامی خلق می‌کند. تعامل با فضای باز بیرون و در عین حال محدود شدن آن به کمک دیوارها و درب ورودی، مخاطب را به تجربه‌ای متفاوت از فضای معماری و تعامل با آن تشویق می‌کند و ورود به چنین فضای کوچکی، تأثیرات روان‌شناسانه و روان‌شناختی خود را به همراه دارد، در این محیط شکل گرفته می‌توان فارغ از جهان پیرامون زندگی کرد، اندیشید و در نفس خود نگرست و شاید بتوان به دعا مشغول شد. لوکوربوزیه پروژه لوکوبانون خود را تنها برای خودش، در مجاورت رستوران دوستش، در سواحل جنوبی فرانسه و در شهر کب مارتین طراحی و اجرا کرد.

محض قرار گرفتن در چهاردیواری آن، احساس دلتنگی برای طبیعت و نیز نگرانی بی‌خبری از احوالات آن و خطرات احتمالش اجازه نمی‌دهد که این انقطاع را پذیرا باشد. برای همین به شیوه‌های مختلف سعی بر آوردن طبیعت به خانه و نیز حفظ ارتباطش با آن در قالب فضای مصنوع خانه می‌کند.

۲. دوم؛ خانه دارای شانی انسانی است و به همین جهت برای خانه حیوانات از اصطلاح دیگری (لانه) استفاده می‌شود؛ واژه‌ای که گاه برای تحقیر و کوچک شمردن برخی خانه‌های نامطلوب نیز از آن استفاده می‌شود. این شان انسانی به عبارت دیگر همان توان پاسخگویی به طیف گسترده‌ای از نیازهاست.

۳. سوم؛ خانه برای تعداد دیگری از افراد، نقطه مقابل محل کار است، فضایی عمومی، با فعالیت‌هایی مشخص و محدود و میزان قابل توجهی از اعمال محدودیت. در این رویکرد، خانه با آزادی و اختیار و نیز حریم خصوصی در ارتباط معنایی قرار می‌گیرد.

۴. چهارم؛ هر فضای خصوصی‌ای حکم خانه را ندارد. مردم از برخی فضاها صحبت می‌کنند که گرچه خصوصی است ولی خانه قلمداد نمی‌شود. به این منظور از مثال خوابگاه یا هتل استفاده شده و دوگانه «خانه/ خوابگاه» طرح می‌گردد که تنها بخشی از کارکردهای خانه را عهده‌دار است. دانشجویان و سربازان اغلب برای فضای خوابگاه - با آن‌که چند سال از زندگی‌شان را در آن می‌گذارند - از واژه خانه استفاده نمی‌کنند. بنابراین خانه، فضایی حداکثری برای پاسخ به طیف وسیعی از نیازهاست.

۵. پنجم؛ خانه نوعی مقاومت و استحکام در ذات خودش دارد که لازمه استمرار آنست و آن را از سایر فضاهای مشابهش مانند چادر، کپر، آلونک متمایز می‌سازد، فضاهایی که موقتی‌تر و ناپایدار هستند. خانه برای خانه شدن باید گذر زمان را پذیرا بوده و در خود جای دهد. این مسئله انتقال از سکونتگاه ناپایدار به پایدار، به لحاظ فرهنگی اتفاق مهمی تلقی می‌شده و برای همین انسان‌ها واژه خانه را ساخته‌اند که بر تمایز این فضای سکونتی از سایر فضاهای پیشینش تأکید کنند.

۶. ششم؛ در نهایت خانه به یک معنا، سرمایه و دست ساخته

مهمی است که به عاملی برای قشر بندی اجتماعی جامعه محسوب می شود.

از دیدگاه نوربری شولتز در انطباق با نظریات هایدگر و هوسرل می توان به مواردی چند اشاره کرد:

مطابق با نظریه هایدگر، از دیدگاه شولتز نیز هستومندها بر دو دسته اند: آنها که هستی طبیعی مستقل برایشان فرض می شود، مانند آب و باد، و آنها که هستی خود را از انسان دارند، یعنی مصنوعات بشری. بر این اساس محیط زیست شهری ترکیبی از هستومندها را در بر دارد یعنی ترکیبی از هستومندهایی که هستی طبیعی دارند و آنها که مصنوع دست بشر بشمار می روند که با چهارگانه های هایدگر (زمین، آسمان، ایزدان و فانیان) نیز پیوستگی دارد. پس از تقسیم بندی به دو گونه فوق الذکر، شولتز بنا به رویکرد توصیفی روش پدیدارشناختی هوسرلی، هستومندها را به دو دسته: «الف) چشم اندازها چشم اندازهای کلاسیک (فضاهای زیستای یونانی)، چشم انداز رمانتیک (جنگلهای اسکاندیناوی و نروژ)، چشم انداز کیهانی (بیابان) و چشم اندازهای ترکیبی (فضاهای شهری)؛ و ب) مجتمع های زیستی (مجتمع زیستی طبیعی (آبادی و روستا)، مجتمع های زیستی اجتماعی (فضاهای شهری)، مجتمع های عمومی (نهادهای جامعه) و مجتمع های خصوصی (خانه و مسکن برای خانواده)» تقسیم می کند. شولتز همان هستومندها را بنا به رویکرد تحلیلی پدیدارشناسی هایدگری بر اساس «گونه شناسی، مکان شناسی و ریخت شناسی» تقسیم می کند. در گونه شناسی، شولتز به چهار محرک کننده وجودی انسان یعنی «حالت روحی، فهمیدن، گفتگو و هستی با دیگران» اشاره می کند. در مکان شناسی به بررسی خواص و امکانات فضای زنده و تاکید بر نظم و استفاده از اصول هندسی و گشتالتی در پنج مولفه «شیء یا چیزهای تودستی، نظم (استفاده از اصول گشتالتی)، هندسه (کاربست اصول هندسی) نور (آسمان در مقابل زمین به مثابه ایزدان در مقابل فانیان) و در نهایت مولفه زمان (تاریخیمندی فهم)» اشاره می کند.

منابع و مآخذ

۱. احمدی، بابک (۱۳۸۱) هایدگر و تاریخ هستی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.
۲. احمدی، بابک (۱۳۷۲) گستره همگانی در نگرش

- انتقادی هابرماس، مجله گفتگو، شماره ۱.
۳. احمدی، بابک (۱۳۸۱) هایدگر و پرسش بنیادین، تهران، نشر مرکز، چاپ اول.
۴. باشلار، گاستون (۱۳۹۱) بوطیقای فضا، ترجمه: مریم کمالی، محمد شیربچه، تهران: روشنگران و مطالعات زنان، چاپ اول
۵. بمانیان، محمدرضا و محمودی نژاد، هادی (۱۳۸۷) پدیدارشناسی مکان: به جانب ارتقاء فضا به مکان شهری، انتشارات سازمان شهرداریها و دهیاریها.
۶. پالاسما، یوهانی (۱۳۹۱)، پدیدارشناسی من، در: معماری حواس و پدیدارشناسی طریف یوهانی پالاسما، نوشته محمدرضا شیرازی، تهران: نشر رخ داد نو.
۷. پالاسما، یوهانی، (۱۳۹۲)، دست متفکر؛ حکمت وجود متجسد در معماری، ترجمه علی اکبری، تهران: انتشارات پرهام نقش.
۸. پرتوی، پروین (۱۳۹۲) پدیدارشناسی مکان، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر، چاپ دوم.
۹. پوردیهیمی، شهرام (۱۳۹۰) فرهنگ و مسکن، مسکن و محیط روستایی، شماره ۱۳۴.
۱۰. حائری مازندرانی، محمدرضا (۱۳۸۸)، خانه، فرهنگ، طبیعت، تهران: انتشارات مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری.
۱۱. خاتمی، محمود (۱۳۸۴) جهان در اندیشه هایدگر، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ دوم.
۱۲. دارتیک، آندره (۱۳۷۶) پدیدار شناسی چیست؟، ترجمه دکتر محمود نوالی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها.
۱۳. راپاپورت، آموس (۱۳۸۴) معنی محیط ساخته شده: رویکردی در ارتباط غیرکلامی، ترجمه فرح حبیبی، تهران، انتشارات پردازش و برنامه ریزی شهری.
۱۴. راپاپورت، آموس (۱۳۸۸) انسان شناسی مسکن، ترجمه خسرو افضلیان، تهران، حرفه هنرمند.
۱۵. راپاپورت، ایموس (۱۳۸۲) خاستگاه های فرهنگی معماری، ترجمه صدف ال رسول و افرا بانک، فصلنامه خیال، شماره ۸، زمستان
۱۶. راپاپورت، ایموس (۱۳۸۵) مقاله فرهنگ و نظم شهری، ترجمه سمیه جیریایی، سایت انسان شناسی و فرهنگ.
۱۷. رفیع فر، جلال الدین، قربانی، حمیدرضا (۱۳۸۵) از کوچندگی تا یکجانشینی، رویکرد مردم باستان شناسی بر



- شهری.
۳۳. نوربرگ- شولتز، کریستیان (۱۳۸۷)، مفهوم سکونت: به سوی معماری تمثیلی، ترجمه محمود امیر یاراحمدی، تهران، نشر آگه.
۳۴. نوربری شولتز، کریستین (۱۳۸۲) معماری معنا و مکان، ترجمه ویدا نوروز برازجانی، تهران، نشر جان جهان، چاپ اول.
۳۵. نوربری شولتز، کریستین (۱۳۸۰) تفکر هایدگر در معماری، ترجمه نیر طهوری، نشریه معمار، شماره ۱۲.
۳۶. نوربری شولتز، کریستیان (۱۳۸۲) معماری: معنا و مکان، ترجمه ویدا نوروز برازجانی، تهران، نشر جان جهان.
۳۷. هایدگر، مارتین (۱۳۷۹) هستی و زمان، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ چهارم.
۳۸. هایدگر، مارتین (۱۳۸۹) شعر زبان و اندیشه‌ی رهایی، ترجمه: عباس منوچهری، تهران: مولی، چاپ دوم
۳۹. هدمن، ریچاردز و یازوسکی، اندرو (۱۳۸۷) مبانی طراحی شهری، ترجمه راضیه رضازاده و مصطفی عباس زادگان، انتشارات دانشگاه علم و صنعت، چاپ پنجم.
۴۰. هوسرل، ادموند (۱۳۸۱)، تأملات دکارتی مقدمه‌ای بر پدیده‌شناسی، ترجمه: عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
۴۱. ورنو، روژه (۱۳۷۲)، نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: نشر خوارزمی.
۴۲. یاراحمدی، محمود امیر (۱۳۷۸)، به سوی شهرسازی انسان‌گرا، تهران: شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری.
۴۳. یزدانی، محمود، کاویانی یونس و یاری ارسطو (۱۳۸۷) هویت فضایی و شهر از دیدگان دانش جغرافیا، مجله شهرنگار، سال هشتم، شماره ۴۹.
44. smith, W.Lowrence (2006) *Social research methods: qualitative and quantitative approaches*, Boston, Allyan and becon, 3th edd
45. Sixmith, Judith A. and Andrew J. Sixmith, *Empirical phenomenology: principles and method*, Quality and Quantity, 21, 1987, pp. 313-333.
46. Walmsley, A (1998) *Boundareles of the city: The Architecture of Western Urbanism*. Toronto: University Press.
- خاستگاه خانه و استراتژی معیشتی در دوره نوسنگی، نامه انسان‌شناسی، ۱۳۸۵، ش ۹.
۱۸. روسک، جوزف و رولند وارن (۱۳۵۵) مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی، ترجمه بهروز نبوی و احمد کریمی، تهران، نشر فروردین.
۱۹. ریخته گران، محمد رضا (۱۳۷۸) پدیدار شناسی و فلسفه‌های اگزیستانس، تهران، موسسه توسعه دانش و پژوهش ایران.
۲۰. ساک لوفسکی، رابرت (۱۳۸۴)، درآمدی بر پدیدارشناسی، ترجمه محمدرضا قربانی، تهران، نشر: گام‌نو.
۲۱. شار، ادم (۱۳۸۹) کلبه هایدگر، ترجمه ایرج قانونی، تهران، نشر ثالث.
۲۲. شوای، فرانسوا (۱۳۷۵) شهرسازی واقعیات و تخیلات، ترجمه سید محسن حبیبی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۳. فاضلی، محمد (۱۳۸۶) مدرنیته و مسکن، فصلنامه علمی پژوهشی تحقیقات فرهنگی، سال اول، شماره ۱.
۲۴. قیومی بیدهندی، مهرداد (۱۳۸۶) معنی در معماری غرب، انتشارات فرهنگستان هنر، تهران.
۲۵. کرنگ، مارک (۱۳۸۳) جغرافیایی فرهنگی، ترجمه مهدی قرخلو، تهران، انتشارات سمت.
۲۶. کریمی، شهرام (۱۳۶۵) چندفرهنگ گرایی و رهیافت‌های مختلف آن، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره چهارم.
۲۷. کوئن، بروس (۱۳۸۴) درآمدی به جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، نشر توتیا.
۲۸. کورز، لوئیس آلفرد (۱۳۷۸) نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران، نشر نی.
۲۹. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۹) جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.
۳۰. لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۷۵) پدیدار شناسی، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی
۳۱. محمودی نژاد، هادی و دیگران (۱۳۸۷) پدیدارشناسی مکان: ارتقاء فضا به مکان شهری، نشریه علمی پژوهشی علوم و تکنولوژی محیط زیست، شماره ۴۳، زمستان ۱۳۸۷.
۳۲. مدنی پور، علی (۱۳۸۴) طراحی فضای شهری: نگرشی بر فرایندهای اجتماعی- مکانی، ترجمه فرهاد مرتضایی، تهران، شرکت پردازش و برنامه‌ریزی